

## تاریخ‌نگاره ایران و هویت ایران

• دکتر اسماعیل حسن‌زاده  
استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا

جاودانگی و خودشناسی دو انگیزه‌ی مهم در تاریخ‌نگاری هستند که در عرصه‌ی آرزوها و آمال بشری قابل طرح‌اند. هر دو ریشه در گذشته و نگاه به حال و آینده دارند. یعنی بشر با آگاهی بر «وجود خود» در گذشته، سعی دارد آن‌را از طریق حال به آینده منتقل سازد. بدیهی است منظور از «خودگذشته» وجود مادی یا جسمانی نیست بلکه وجود روحانی یا معنوی است. زیرا بر این مهم آگاه است که بدون ریشه و سابقه امکان بقا و حفظ خود را در «قومیت» زبان و ادبیات «فرهنگ»، «مرز و جغرافیا» و «تاریخ» جستجو می‌کند و گاه در «افسانه‌ها و اسطوره‌ها و باورها» و غیره.

برخی صاحب‌نظران هویت را پدیده «سیال» و برخی دیگر آن‌را «فرآیندی» می‌دانند. فرآیندی است چون که در گذر زمان تکوین یافته است. تکوین آن گاهی ریشه در اسطوره و حماسه دارد و گاه در زمان تاریخی، سیال است چون بین «بودن» و «شدن» است. با توجه به این ویژگی‌ها بشر می‌کوشد عناصر فوق را از لابه‌لای متون و روایات شفاهی و کتبی و پدیده‌های تاریخی و اجتماعی و سیاسی و جغرافیایی استخراج جرح و تعدیل کند و در چارچوب عقلانی و منطقی زمانه خود بریزد تا برای وی قابل استفاده باشد. این بهره‌گیری گاهی به صورت «عبرت و پندآموزی»، «تجربه پیشینیان برای تدبیر منزل» و گاه به صورت طرح و برنامه‌های تبلیغی در ایجاد ایدئولوژی‌های همبستگی‌ساز صورت می‌گیرد. در هر حالت گرایش انسان به جاودانگی و خودشناسی مسبب چنین نگرشی به تاریخ است. انسان به‌طور فطری از مرگ و نابودی هراس دارد. چون از مرگ جسمی و دنیایی‌گریزی نیست ناگزیر برای حفظ «نام» به تدوین آن‌چه از «خود» در گذشته و حال به جای گذاشته است، می‌پردازد. حتی از ذکر «نام» به «عمر ثانی» یاد کرده‌اند. جوینی گرایش به جاودانگی بشر و رابطه آن با تاریخ‌نگاری در دیباچه‌ی تاریخ جهان‌گشای به این شکل زیبا بیان می‌کند:

«افاضل عالم و امثال آدم چون همت بر ابقای ذکر جمیل مصروف بودست و بر احیای مراسم جلیل موقوف و صاحب‌نظر را به دیده‌ی فکرت درخواستیم و سرانجام امور تأملی باشد، معلوم و مقرر شود که بقای نام نیک سبب حیات جاودانی است.... لاجرم فصحای شعرا و کتاب‌بلغای

تازی و پارسی نظماً و نثراً در شرح احوال ملوک عصر و صنایع دهر تصانیف می‌پرداختند و در تقدیر احوال ایشان تألیف می‌ساختند» (جوینی، ۱۳۷۵: ۴-۱/۳ به نقل از: حسن زاده، ۱۳۸۲، ۱۰۰-۶۹)

ویژگی نامیرایی یا جاودانگی در میان تمام آحاد مردم امری طبیعی است و همین امر نیز مدت‌ها دانشمندان را برای یافتن اکسیر حیات به کاوش و کوشش واداشته بود اما در میان سیاست‌مداران بارزتر از همه است. این دسته خواهان تحصیل نامیرایی در میان هم‌عصران خود و آیندگان هستند و اگر از سطح فردی فراتر برویم ملت‌ها نیز خواهان نامیرایی و تداوم وجود و حیاتشان در ازای تاریخ هستند و تاریخ‌نویسی - که بازتاب دهنده‌ی تأییدات و ستایش‌های مردمی و ابعاد و عناصر مختلف وجود و خود آدمی است - به این نامیرایی عینیت می‌بخشد.

انسان همواره به گذشته تاریخی خود تعلق دارد و به آن می‌اندیشد و «احساس بودن» بخش عظیمی از خودآگاهی فردی و اجتماعی یک جامعه را در طول تاریخ شکل داده است. خودآگاهی تاریخی و تعلق خاطر به گذشته، عرصه‌ای را می‌گشاید که در آن انسان همواره در گفتگو با گذشته‌ی تاریخی خویش است و انسان امروزی از طریق این گفتگو که با گذشته‌ی خویش دارد به بازیابی و درک جایگاه خود دست می‌یابد. به سخن دیگر، «تاریخ» موجب ارتباط امروز با نیکان و مجموعه‌ی غنی از میراث گذشته است و بخشی از قدرت ملی هر کشوری «خودآگاهی» ملت آن نسبت به پیشینه، تاریخ و فرهنگ ملی خود است. تاریخ پرمایه حتی حکمرانان بسیاری را وامی‌دارد که به عناصر هویتی تاریخی تمکین کند و آن‌ها را از تفکر و رفتار صرفاً عمل‌گرایانه بازمی‌دارد. به آنان می‌آموزد که برای ماندگاری خود ریشه در گذشته بچینند. جعل و وضع نسب باستانی توسط پادشاهان حکومت‌های ایرانی که در تاریخ‌نگاری‌ها به‌وفور آمده است و مشروعیت‌یابی دولت‌های جدید از بطن تاریخ نمونه‌های برجسته رویکرد اجتناب‌ناپذیر به هویت تاریخی است.

دانشی که مدعی توانمندی برای شناخت گذشته‌ی اجتماعی انسانی است، تاریخ است. معرفت تاریخی به‌عنوان دانشی که پیوند عمیقی با شناخت گذشته‌ی فردی و اجتماعی یک جامعه دارد، بخش مهمی از هویت و اصالت ملی هر جامعه را شکل می‌بخشد و تاریخ‌نگاری همواره با دغدغه‌های ملی، قومی، زبانی و دینی همراه بوده است و سعی دارد بخش مهمی از میراث جاودانه‌ی بشری را به حال و آینده منتقل کند و «خود حال» را به گفتگوی هویتی با «خود گذشته» وادارد و تداوم «خود» را در گذر از «زمان اسطوره‌ای» به «زمان تاریخی» بنمایاند. یعنی دانش تاریخ به ملت‌ها هویت می‌بخشد. مقوله‌ی هویت یکی از مباحث پیچیده‌ای است که با آگاهی بشر و گسترش دانش وی ارتباطی تنگاتنگ دارد. در واقع، خودآگاهی افراد از «کیستی جمعی خود» به منظور پاسخ‌گویی به پرسش‌های مطرح شده در طی زمان است. وقتی افراد یک جامعه بدانند که پیشینه‌ی تاریخی‌شان چیست؟ سرزمین‌شان کجاست؟ مشخصه‌های فرهنگی و دینی‌شان کدامند؟ اکنون در چه وضعیتی به‌سر می‌برند و چه سهمی در توسعه و تکامل تمدن جهانی دارند؟ چه سهمی در تمدن جهانی آینده خواهند داشت؟ به هویت جمعی دست می‌یابند. هویت نه امری صرفاً عزلی است و نه صرفاً ساختگی و ابزاری. هویت فقط بر «بودن» استوار نیست و در طول اعصار نیز ثابت و تغییرناپذیر نبوده است. از سوی دیگر، هویت را نمی‌توان تنها بر «شدن» استوار ساخت و بر گذشته که «بودن» جامعه را نشان می‌دهد، چشم غفلت بست. هویت تاریخی شناسنامه‌ی افراد هر جامعه است که برای زندگی آرام و بی‌دغدغه در حال و آینده و شناساندن خود به نسل هم‌زمانش نیاز به آن دارد. لازم به توضیح است که هویت یک ملت یا قوم به خودی خود معنا ندارد بلکه در مقایسه و مقابل «دیگری» مطرح می‌شود. تا زمانی که ملتی تصویری روشن از «دیگران» یا کلیه متعلقات‌شان نداشته باشد، نمی‌تواند تصویری روشن از «خود» و متعلقاتش ارائه دهد. زیرا «خود» و «دیگری» دو روی یک سکه است. مرزهای معنایی آنان در هم بافته و پیچیده شده است و معرفت تاریخی جزو معدود معرفت‌هایی است که توانایی تمییز و تفکیک مرزهای معنایی و عینی این دو مقوله را دارد.

آن‌چه مورد نظر این نوشته است، «هویت ایرانی» در گذر زمان است. هویت ایرانی افسانه یا



## هویت نه امری صرفاً عزلی است و نه صرفاً ساختگی و ابزاری. هویت فقط بر «بودن» استوار نیست و در طول اعصار نیز ثابت و تغییرناپذیر نبوده است. از سوی دیگر، هویت را نمی‌توان تنها بر «شدن» استوار ساخت

ذهنیت ساختگی یا توهم نیست که امروزه پست‌مدرنیست‌ها بدان باورند؛ بلکه هویت ایرانی وجود داشته و دارد مواردی مانند دین، زبان فارسی، هنر، اسطوره، رسوم ملی، مرزهای جغرافیایی و غیره که به‌عنوان عناصر هویت ایرانی است را نمی‌توان مؤلفه‌های کاملاً ساختگی و امیخته به قدرت تلقی کرد. درست است که کانون‌ها و محافل قدرت در ایجاد و گسترش مؤلفه‌های هویتی مؤثر بوده‌اند، اما این‌گونه نیست که همه میراث ایرانی سایه و نشانه قدرت است.

بحث «هویت ایرانی» یا «هویت ملی ایرانی» در دو دهه‌ی اخیر تحت‌تأثیر گفتمان جهانی شدن توسط محققان ایرانی خارج‌نشین و داخل‌نشین مورد توجه واقع شده است از روشنفکران پیش‌رو ایرانی، شایگان، سروش، آشوری، احمد اشرف و دیگران کارهای زیادی را به انجام رسانده‌اند. آنان همه بر هویت چندپارچه یا ترکیبی ایرانیان تأکید کرده‌اند. اما دغدغه‌های آن‌ها بیشتر هویت اجتماعی و سیاسی است و کم‌تر به هویت تاریخی بذل توجه کرده‌اند البته همه‌ی هویت‌پژوهان بر تاریخ مشترک به‌عنوان یکی از عناصر هویت ایرانیان تأکید کرده‌اند، اما اغلب آنان به رابطه تاریخ‌نگاری و هویت ایرانی بی‌توجه مانده‌اند. به‌دنبال آنان، سیل عظیمی از مقالات و کتاب‌های هویت‌شناسی با عناوینی مختلف در دو دهه‌ی اخیر به‌ویژه در دهه ۱۳۸۰ به چاپ رسیده که همگی با رویکرد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بدان توجه کرده‌اند. از معدود آثاری که به رابطه تاریخ‌نگاری و هویت ایرانی پرداخته سه شماره از فصل‌نامه مطالعات ملی (شماره ۱۴، ۱۵، ۱۶ سال ۲-۱۳۸۱) که توسط حسن حضرتی و اسماعیل حسن‌زاده (نگارنده) گردآوری و تدوین شد. هرچند این سه مجموعه بدون ایراد نیست، اما از جمله آثاری است که از جنس و مایه نوشته‌های هویت‌شناسانه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کلی‌نگر نیست بلکه به تبیینی جزئی‌نگرانه به بحث هویت ایرانی در آثار مورخان دوره اسلامی از جمله رشیدالدین فضل‌الله همدانی، بیهقی، جوینی، تاریخ سیستان، کسروی، محمود افشار، رشید یاسمی، زرین کوب و دیگران پرداخته است. البته در این مجموعه چند مقاله نیز به صورت کلی‌نگرانه به بحث ایرانی پرداخته است که یکی از آن‌ها با عنوان «تاریخ‌نگاری ایرانی و هویت ملی» نوشته‌ی روح‌الله بهرامی ارتباط نزدیک‌تری با این بحث دارد.

تاریخ‌نگاری ایرانی یکی از محمل‌هایی است که عناصر هویتی ایرانی را می‌توان به‌وفور در آن جستجو کرد. اغلب مورخان ایرانی به خاطر دل‌بستگی به قومیت، ملیت و دیانت خود، سال‌ها عمر خود را صرف ثبت افتخارات ملی، نژادی، ادبی، فرهنگی و دینی گذشته‌ای که بدان تعلق دارند، کرده‌اند. تا آن‌ها به آیندگان بسپارند. هرچند نمی‌توان همه‌ی آثار تاریخ‌نگاری ایرانی را از نظر شکل و محتوای هویت در یک سطح قرار داد، اما اغلب آنان کم و زیاد به این پدیده توجه کرده‌اند. برخی با ساده‌نویسی به زبان فارسی، برخی با پرداختن به تاریخ باستان و حتی تاریخ اساطیری به این مهم دست یازیده‌اند. اما به طور کلی می‌توان تاریخ‌نگاری ایرانی عربی‌نویس و فارسی‌نویس را بر معیار تقدم و فضیلت بر هویت ایرانی به پنج دسته یا جریان تاریخ‌نگاری تقسیم کرد.



## هویت ایرانی

«خود» و «دیگری» دو روی یک سکه است. مرزهای معنایی آنان در هم بافته و پیچیده شده است و معرفت تاریخی جزو معدود معرفت‌هایی است که توانایی تمییز و تفکیک مرزهای معنایی و عینی این دو مقوله را دارد

یکم جریان تاریخ‌نویسی ایران‌گرا؛ منظور جریانی است که تحت تأثیر اندیشه‌های شعوبی تاریخ ایران و به تبع آن، هویت ایرانی در کانون توجه مورخ قرار گرفته و تاریخ سامی اعم از پیامبران یهودی و عرب ذیل تاریخ ایران پرداخته شده است. البته منظور از ایران‌گرایی، به معنی ایران‌پرستی افراطی امروزی نیست؛ بلکه همان‌طور که اشاره شد، قرار گرفتن تاریخ ایران در کانون تاریخ‌نگاری مورخ است. اغلب این‌گونه تاریخ‌نگاری در دسته‌بندی شکلی تاریخ، جزو تاریخ‌نگاری عمومی قرار می‌گیرند که تعداد آن‌ها نیز کم نیست که می‌توان به برجسته‌ترین نمایندگان آن، یعنی اخبار الطوال دینوری، تجارب‌الامم مسکویه، معنی الملوک و الانبیاء حمزه‌ی اصفهانی، تاریخ گردیزی و دیگران اشاره کرد. آنان بحث مبسوطی به تاریخ اساطیری و تاریخی ایران باستان پرداخته و بیشتر اسناد و مدارک آنان، آثار باقی‌مانده از دوره‌ی باستان از قبیل فرس‌نامه‌ها، ایران‌نامه‌ها، خدای‌نامه‌ها، تاج‌نامه‌ها و غیره بوده است. نکته‌ی مهم در این جریان تاریخ‌نگاری این است که اغلب آن‌ها به زبان عربی نوشته شده، اما محتوایشان در جهت طرح و تثبیت هویت ایرانی است. بسیاری از جنبه‌های اساطیری ایران باستان، در لابه‌لای آثار این دسته آمده است.

جریان دوم تاریخ‌نویسانی است که تحت تأثیر گفتمان «امت اسلامی» تاریخ ایران را ذیل تاریخ عرب نوشته‌اند، اما از توصیف و تشریح ابعاد هویتی ایران غافل نشده‌اند، و چه‌بسا داده‌های تاریخی بسیاری را برای تاریخ‌نگاران بعدی فراهم ساخته‌اند. مانند البداء و التاریخ مطهر بن طاهر مقدسی، تاریخ بلعمی، تاریخ طبری و دیگران از این زمره هستند. البته بایستی در میان کتاب‌های مذکور، جایگاه ویژه‌ی تاریخ طبری و بلعمی را جداگانه مورد توجه قرار داد. تاریخ طبری از جمله تواریخ عمومی است که بخش مهمی از ایران باستان را مورد توجه قرار داده، که بعدها مورد استفاده‌ی مورخان دیگر، به‌ویژه جریان ایران‌گراها، مانند مسکویه و دیگران قرار گرفته‌اند. تاریخ بلعمی هرچند ترجمه‌ی تاریخ طبری است، اما ارج و منزلت هویتی آن در هویت ایرانی به‌مراتب متفاوت با تاریخ طبری است. زیرا این اثر نخستین کتاب تاریخ‌نگاری به زبان فارسی است، از این‌رو، تاریخ بلعمی تاکنون به عنوان پدر تاریخ‌نویسی ایرانی به زبان فارسی شناخته می‌شود.

جریان سوم تاریخ‌نگارانی هستند که به تاریخ ایرانیان، جدا از تاریخ اسلام و جهان توجه کرده‌اند. این دسته، تاریخ ایران باستان را به عنوان یک سوژه‌ی پژوهشی برگزیده و در کانون نگارش خود قرار داده‌اند. مانند تاریخ ملوک العجم یا تاریخ ملوک الفرس، فارس‌نامه‌ی ابن بلخی، غرر اخبار ملوک الفرس یا غرر السیر ابومنصور ثعالبی است که برخی از تواریخ ملوک الفرس ترجمه‌ای از پهلوی به زبان عربی است که توسط موسی بن عیسی خسروی صورت گرفته است. این جریان نیز تحت تأثیر اندیشه‌ها شعوبی بوده است. دو جریان اول و سوم، تحت تأثیر آموزه‌های ایران باستان، آغاز آفرینش را از انسان ایرانی (جمشید) شروع می‌کنند و این دقیقاً نقطه‌ی مقابل جریان امت‌گراست که تحت تأثیر آموزه‌های اسلامی، آدم را نخستین آفرینش می‌داند. اما هر سه جریان، با تفاوت‌های کمی و کیفی سلسله‌های اساطیری و تاریخی



**تاریخ‌نگاری ایرانی یکی از محمل‌هایی است که عناصر هویتی ایرانی را می‌توان به‌وفور در آن جست‌وجو کرد. اغلب مورخان ایرانی به خاطر دل‌بستگی به قومیت، ملیت و دیانت خود، سال‌ها عمر خود را صرف ثبت افتخارات ملی، نژادی، ادبی، فرهنگی و دینی گذشته‌ای که بدان تعلق دارند، کرده‌اند**

هم‌چون پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان، ساسانیان را مورد توجه قرار داده‌اند. این دسته از تاریخ‌نگاری‌ها با پرداختن به تاریخ اساطیری، تضاد دو جریان فکری خیر و شر را که از آموزه‌های ایران باستان بود، به تصویر کشیده‌اند. نژاد، اسطوره، تاریخ و سرگذشت مشترک سرزمین ایران و قلمرو ایران‌شهر به‌عنوان مصادیق ایرانی در زیر ساحت فرهمند شاه نمودار شده است و آن را از دیگران جدا ساخته است. آن‌چه در این نوع تاریخ‌نگاری‌ها دیده می‌شود و صرفاً نگارش احوال و رفتار پادشاهان باستانی ایران و وقایع و ظفرنامه‌های آنان و اخبار و شرح کالاهای بزرگان محسوب می‌شود، نباید این نوع رویکرد موجب ایراد باشد زیرا در تاریخ‌نگاری ایرانیان، شاهان سلطنت نهاد تاریخ ملی محسوب می‌شود. شرح مبارزات آنان با عناصر شورشگر داخلی و خارجی، همان ناکام کردن ایرانی-های متجاوز است که ایرانی و انیرانی در آثار آنان با عناصر شاکله‌ی اصلی را شکل داده است. در این تاریخ‌نگاری‌ها بین نظام سلطنت و دیانت زرتشتی پیوند برقرار شده است که خود بیانگر دو عنصر وحدت‌بخش هویت ایرانی است.

جریان چهارم تاریخ‌نگاری‌های از قبیل تاریخ‌نگاری سلسله‌ای، محلی، طبقات‌نویسی، وزارت‌نامه‌نویسی و تذکره‌نویسی و غیره است. هرچند اهمیت این دسته در مقایسه با دسته‌ی نخست، تا حدودی کمتر بوده، اما این نوع تاریخ‌نگاری‌ها نیز هرکدام از منظری متفاوت به هویت ایرانی پرداخته‌اند. یا به تعبیر دیگر، سه دسته‌ی نخست در توصیف و تبیین هویت ایرانی با تکیه بر تاریخ در نمادهای باستان به طرح تثبیت هویت ایرانی پرداخته‌اند. یا به تعبیر دیگر، سه دسته‌ی نخست در توصیف و تبیین هویت ایرانی با تکیه بر تاریخ و نمادهای باستان به طرح و تثبیت هویت ایرانی پرداخته‌اند. اما دسته‌ی چهارم با رویکرد جدید به این مهم پرداخته است. تاریخ‌نگاری سلسله‌ای از طریق نمایش قدرت سیاسی و پیوند آن با سلطنت باستانی و فره ایزدی به هویت‌نگاری روی آورده‌اند. جعل نَسب، تشابه‌سازی، ذکر حکم شاهان باستان و الگوپردازی از آن‌ها مهم‌ترین سازوکارهای این دسته از تاریخ‌نویسی است. تاریخ‌نویسی محلی تلاش دارد تا تبیین و توصیف نقش جغرافیا در دل ایران‌شهر ارائه دهد. آنان با تأکید بر یکپارچگی پیرامون و مرکز (ولایت و مرکز) و گسترش فرهنگ ملی ایرانی در مناطق، نقش هویت‌نگاری خود را ایفا کرده‌اند. تاریخ‌نگاری محلی هم‌چون تاریخ سیستان با ریشه‌شناسی نام شهرها، سازندگان شهر، اماکن مهم دینی باستان، حکمرانان آن و حتی بیان افسانه و اساطیر گام مهمی در تبیین هویت ایرانی برداشته‌اند. وزارت‌نامه‌نویسی و طبقات‌نویسی نیز تلاش دارند جایگاه نخبگان فرهنگ‌ساز، اعم از نخبگان دینی، علمی، ادبی و غیره را نشان دهند. وزارت‌نامه به تبیین و تشریح نقش، جایگاه و اهمیت نخبگان ایرانی در بستر دیوانی‌سازی مورد توجه قرار می‌گیرد. واقعیت آن است که جامعه‌ی ایرانی، جامعه‌ی نخبه‌پرور است و نخبگان ایرانی هر یک بخشی از معضلات جامعه را حل می‌کنند.

\*\*\*

جریان پنجم را ادبیات منظوم تشکیل می‌دهد که در رأس آن شاهنامه‌ی فردوسی قرار دارد



تاریخ‌نگاری سلسله‌ای از طریق نمایش قدرت سیاسی و پیوند آن با سلطنت باستانی و فرّه ایزدی به هویت‌نگاری روی آورده‌اند. جعل نسب، تشابه‌سازی، ذکر حکم شاهان باستان و الگوپردازی از آن‌ها مهم‌ترین سازوکارهای این دسته از تاریخ‌نویسی است

## هویت ایرانی

که به حق باید آن را ناب‌ترین گنجینه‌ی هویت ایرانی نامید، که تأثیر ماندگاری در ادبیات سیاسی و تاریخی ایران به جا گذاشته است. آثار سنایی غزنوی، کمال‌الدین اسماعیل، ناصرخسرو، مستوفی قزوینی، مسعود سعد سلمان و ده‌ها شاعر پرآوازه، مشحون از مؤلفه‌های هویتی هستند، که ضمن ارائه‌ی مضامین ادبی، دارای داده‌های تاریخی غنی می‌باشند. این جریان، به اعتبار داده‌های بی‌شمار تاریخی‌شان، در کنار جریان تاریخ‌نگاری ذکر گردید.

با سقوط خلافت عباسی توسط مغولان و بروز هویت دینی، جامعه‌ی ایرانی وارد یک دوره‌ی طولانی گذار گردید که هرچند تبعات منفی فراوانی داشت و حتی به رونق برخی از عناصر ضد‌هویتی، هم‌چون رشد و گسترش ادیان انیرانی مانند بودایی و یهودی و مسیحی و حتی آیین نیاکان-پرستانه‌ی ترکان گردید؛ اما نتیجه‌ی آن مبارک بود؛ و آن رشد و گسترش تفکر هویت‌جویانه‌ی ایرانی است که در آثار جوینی، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، کاشانی، و صاف‌الحضره و دیگران به وفور دیده می‌شود. در این دوره، تصوف و تشیع نیز به هم‌دیگر نزدیک شدند و یکی از پایه‌های هویتی ایرانی را رقم زدند. به دیگر سخن، با تشکیل دولت صفوی، که آن را دولت ملی ایران نیز نامیده‌اند، عناصر مؤلفه‌ی هویت دینی و هویت سیاسی ایرانی، از امتزاج و پیوند تفکر ایران‌شهری و تشیع، شکل گرفتند.

\*\*\*

با ورود به دوران تجدد ایرانی، تاریخ‌نگاری بر آن است تا عناصر هویتی جدید را با عناصر هویتی پیشین درآمیزد و از آن هم‌نهاد نوینی پدید آورد تا بسیاری از عناصر تجدد‌گرای ایرانی بتوانند در برابر امواج تجدد مقاومت کنند. مورخان ایران معاصر، هم‌چون سایر اندیشمندان عرصه‌های علمی، به این مهم رسیدند که قبض هویتی و خالص‌سازی آن نه ممکن است و نه منطقی؛ زیرا جریان تعامل فرهنگی، فراتر از خاصه نخبگان و عوام جامعه در حال صیورورت است. از این‌رو، مورخان نیز غرب را با همه‌ی پیچیدگی‌ها و کژتابی‌های فرهنگی و سیاسی‌اش در کنار مؤلفه‌های سنتی پذیرفته و از هویت چندبعدی سخن گفته‌اند؛ اما تأکید دارند که دنیای متجدد علی‌رغم توانمندی‌های بالای تبلیغی، مالی و غیره، توان مقهور ساختن دیگر عناصر هویتی ایران را ندارد و به‌یقین می‌توان گفت یکی از عوامل اساسی که در برابر عملکرد هویت‌ساز غربی، محدودیت ایجاد می‌کند، میراث تاریخی‌ای است که توسط تاریخ‌نگاران از گذشته به حال و آینده معرفی می‌شود. با دوران تجدد ایرانی، تاریخ‌نگاری ایرانی رنگ و لعاب جدیدی پیدا کرد و از نظر شکل و محتوی، تغییر یافت. میرزا آقاخان کرمانی، ناظم‌الاسلام، کسروی، ملک‌زاده و ده‌ها مورخ دوران جدید، همگی بر «بیداری ایرانیان»، «همبستگی ایرانیان» و زدودن عناصر بیگانه از زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی سخن گفته‌اند و در پایه‌ریزی بنیان‌های هویت ایرانی از طریق میراث تاریخی پیشگام بودند.

جهان از اواخر قرن بیستم وارد مرحله‌ی نوینی شد که دوره‌ی «جهانی شدن» نام گرفته است. در این دوره، تقابل و تعامل «جهان ایرانی» با «جهانی شدن» ابعاد پیچیده‌ای یافته است. از این‌رو، در آستانه‌ی جهانی شدن، رقابت عظیمی بین ملت‌ها بر سر تصاحب مفاخر فرهنگی و علمی که



## تنها راه حفظ هویت ایرانی، با مؤلفه‌های متعدّدش، که در مقالات به‌کرات، به آن اشارت شده، هدایت تاریخ‌نگاری به‌سان سایر دانش‌ها به سوی مرکزیت و تصاحب بخشی از آن است

زاینده و مولد هویت هستند، در عرصه‌ی فرهنگ درگرفته است. این رقابت در فرایند تسریع جهانی شدن تندتر خواهد شد. رقابتی که بر سر تصاحب مولانا جلال‌الدین مولوی در سال جهانی مولانا بین ایرانیان و ترک‌ها و افغان‌ها درگرفت، نشان‌دهنده‌ی اهمیت فزاینده‌ی تاریخ‌نگاری برای شکل‌دهی هویت ماست. تاریخ‌نگاری مهم‌ترین عامل انتقال میراث گذشتگان به امروز است. دفاع و حفاظت از عناصر هویت‌ساز در بستر «شدن» هویتی به اندازه‌ی تولید آن‌ها اهمیت پیدا کرده است. بدیهی است در این فضا، ابونصر فارابی، ابوعلی سینا، سنایی غزنوی، ناصر خسرو قبادیانی و صدها شخصیت اثرگذار فرهنگی، صاحبان جدیدی پیدا کرده و خواهند کرد. عصر جهانی شدن، عصر پویایی فکر و فرهنگ و دوره‌ی میل به مرکزیت است. انفعال در این دوره، موجب به حاشیه رانده شدن روزافزون ملت‌ها و فرهنگ‌ها و درنهایت استحاله‌ی آن‌ها خواهد بود. تاریخ به ما می‌آموزد که چگونه ما در عصر جهانی شدن می‌توانیم میل به مرکزیت را تقویت کنیم. ابزارها و آموزه‌های لازم برای این حرکت کدام است. تاریخ به ما می‌آموزد که چگونه به نوسازی عناصر هویتی ایرانی بپردازیم. از چه راه‌هایی می‌توان آسیب‌پذیری هویت ایرانیان را به حداقل رساند؟ ایرانیان چگونه توانسته‌اند در گذر تاریخ با امواج مهاجم یونانی، ترکی، مغولی به تعامل بپردازند؟ کدام بخش از فرهنگ جامعه‌ی ایرانی در برابر تهاجم نظامی و فرهنگی این اقوام، مواضع شیفته‌وار به خود گرفته و کدام بخش مواضع ستیزه‌جویانه یافته است.

هم‌چنان که گفته شد، هویت پدیده‌ای سیال و در حال شدن است. در دوره‌ی معاصر هویت ایرانی به دلایل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دچار تغییر شده است. در دوره‌های پیشین تمدن و فرهنگ ایرانی در کنار تمدن‌ها بزرگ قرار داشت و حتی در دوره‌ای که به حاشیه رانده شد، میل به مرکزیت را از خود رفع و دفع نکرد. مثلاً در دوره‌ی استیلای نظامی و فرهنگی اعراب، ایرانیان گام مهمی در نزدیک شدن به فرهنگ عربی نشان دادند و با پویایی فکری خود را از حاشیه به مرکز نزدیک ساختند. نگارش اکثر کتب سعه‌ی سنی توسط ایرانیان نشان می‌دهد که آنان چگونه به دنبال تسخیر مرکزیت فرهنگی عالم اسلام بودند. در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری نیز آنان، حتی به هنگام نوشتن تاریخ عمومی اسلام، ایران را در مرکزیت توجه خود قرار داده بودند. ممکن است عده‌ای تمایل به مرکزیت را به گونه‌ای از تبعی بودن فرهنگ تعبیر کنند، اما این میل بیش از آن — که نشانگر خودباختگی فرهنگی باشد، نشانگر تلاش ایرانیان جهت حفظ و تثبیت هویت خود با ابزارهای جدید است. ابن خلدون از قول عبدالملک بن مروان نقل می‌کند که چگونه ایرانیان هزار سال حکومت کردند، یک روز نیز به اعراب نیازمند نشدند؛ اما اعراب هفتاد سال حکومت کردند، اما یک روز نیز از ایرانیان بی‌نیاز نیستند. این روایت نشان می‌دهد که چگونه در صورت میل به مرکزیت می‌توان در عرصه‌ی جهانی شدن نیز، جهان دیگر را به جهان ایرانی متکی و مدیون ساخت.

با ورود به عرصه‌ی جهانی شدن پرسش از «کیستی» ایرانیان، دیگر بار اهمیت روزافزون پیدا کرده است. تولید ده‌ها کتاب و صدها مقاله در زمینه‌ی هویت ایرانی، نشان می‌دهد که چالش فراروی هویت ایرانی بسیار عظیم و پیچیده است. در پاسخ به «کیستی ایرانیان» و «این که آن‌ها چه تعریفی از خود



با ورود به دوران تجدد ایرانی، تاریخ‌نگاری بر آن است تا عناصر هویتی جدید را با عناصر هویتی پیشین درآمیزد و از آن هم‌نهاد نوینی پدید آورد تا بسیاری از عناصر تجددگرایی ایرانی بتوانند در برابر امواج تجدد مقاومت کنند

## هویت ایرانی

دارند» نیازمند فهم تاریخی هستیم. تاریخ‌نگاری باید روشن کند که ایرانیان، که روزگاری مرکزیت جهان را داشتند و حالا بخشی از جهان شده‌اند، چه تعریفی از خود دارند. تاریخ‌نگاری مدرن که مدعی عینی‌گرایی است و شعارش «هنر برای هنر»، «دانش برای دانش» است که هنوز طرفداران زیادی دارد. به نظر نگارنده، این شعار در دوره‌ی جهانی شدن اعتبار خود را از دست و خواهد داد. امروزه بایستی شعار «دانش برای بشریت» جای شعار خالص‌گرایانه‌ی سابق را بگیرد. از این‌رو، از «تاریخ برای بشریت» باید یاد کرد. تاریخ برای بشریت، «خوی‌های نیکو» از «خوی‌های بد و لغزش‌ها» جدا می‌کند. این نوع تاریخ‌نگاری عناصر مفید برای بشریت را پررنگ و عناصر مضر را خواهد زدود. نگارنده از «تاریخ برای بشریت» به عنوان «تاریخ‌نگاری متعهد» یاد می‌کنم، که این نوع تاریخ‌نگاری در عصر جهانی شدن، یکی از ابزارهای هویتی است. هرچند تاریخ‌نگاران امروز ایران از نزدیک شدن به تحولات جهانی طفره می‌روند و هنوز آن را پدیده‌های تاریخی نمی‌شناسند، اما گریزی از آن نیست؛ ناگزیر باید تاریخ‌نگاران ایرانی نیز، در عصر جهانی شدن، به این پدیده‌ی مهم بیندیشند و با آگاهی از مفاهیم، مضامین و اهداف آن، از طریق بازخوانی مجدد تاریخ، خودآگاهی ملی بیابند و تاریخ را در خدمت انسان ایرانی درآورند و از آن به عنوان دانشی برای تحکیم هویت ایرانی بهره‌گیرند والا در گردباد عظیم جهانی شدن، مقهور خواهند شد. در آن صورت، دیگر تاریخ و میراث تاریخی در حاشیه قرار گرفته، ارزش و اعتبارش را از دست خواهد داد. تنها راه حفظ هویت ایرانی، با مؤلفه‌های متعددش، که در مقالات به‌کرات، به آن اشارت شده، هدایت تاریخ‌نگاری به‌سان سایر دانش‌ها به سوی مرکزیت و تصاحب بخشی از آن است. ملتی که در حاشیه‌ی جهانی شدن قرار گیرد، سهمی از آن نخواهد داشت و در غربت انفعال مقهور هویت «انیرانی» خواهد شد.

### منابع و مأخذ

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶): فرهنگ، هویت ایرانی و جهانی شدن؛ تهران، انتشارات تمدن ایرانی.
- احمدی، حمید (۱۳۸۲): «هویت ملی ایران در گستره‌ی تاریخ»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱۵.
- اللهیاری، فریدون (۱۳۸۲): «بازنمایی مفهوم ایران در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱۵.
- بهرامی، روح‌الله (۱۳۸۲): «تاریخ‌نگاری ایرانی و هویت ملی»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱۶.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۲): «هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری بی‌بهرگی و جوینی»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱۶.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۱): «تاریخ‌نگاری کسروی و هویت ایرانی»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۴.
- صنیع اجال، مریم (۱۳۸۴): درآمدی بر فرهنگ و هویت ایرانی، تهران، مؤسسه مطالعات ملی.
- منصورنژاد، محمد (۱۳۸۵): مؤلفه‌های هویت ملی در ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نصری، قدیر (۱۳۸۷): مبانی هویت ایرانی، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.

